

پژوهشی در فرزنان فروغ (حکمت اشراق)

کاف کفر اینجا به حق معرفت
دوستتر دارم ز فای فلسفت

فرزانش دوگانه در ایران

اندیشیدن درباره هستی و فرزاندن آن، در تاریخ فرزنان ایران دو چهر و دوگونه بوده است، «بسته و شمارین» به یک چهر و آزاد و فروغین به چهر دیگر، که چهر نخستین به ارستوی یونانی بسته می شود و چهر دوم به افلاتون، و چون نام یونان آورده شد، نخست یادآور شوم که آوردن نام یونان تنها به پیروی از یک شیوه دیرینه بوده است. و گرنه، هرگز ما را این باور نیست که تنها برخاستگاه فرزنان و دانش و هنر یونان است و دیگران ریزه خوار یونان بوده اند. این باور گرچه در بسیاری از دفتراهای آموزشی هم می آید هرگز پذیرفته نیست. دیگر امروزه با پژوهش های انجام شده و دست کشیدن بسیاری از پژوهشگران اروپایی از پی ورزی (تمصب) و خشک اندیشی پیشین، این باور نادرست که همه جستارهای اندیشه ای برخاسته از یونان است برافاده است. امروز دیگر آشکار شده که در کنار فرهنگ و شهرآیینی (تمدن) یونان و پیش از آن، فرهنگ و شهرآیینی های کهن تر و ژرف تری چون فرهنگ و شهرآیینی ایرانی با شاخه های هیتی، میتانی، فریگی، اورارتوری و... بوده است که یونان از این فرهنگ و شهرآیینی بهره گرفته. افلاتون اندیشه های خود را از معان ایرانی می گیرد، و ارستونیز اندیشه هایش گرفته از دیگران است.

به هر سخن، دیگر در دفتراهای آموزشی می باید گفته های دیرین که تنها یونان برخاستگاه دانش و فرزنان و هنر بوده است برافند و سخنان دیگر آورده شود و پایگاه والا و بس بزرگ و شایسته ایران در آغازش فرزنان و دانش و هنر به خوبی شناخته شود. در این باره سخن فراوان است که نمونه هایی آورده می شود:

شاید نام «آدولف برودبک» و کتاب وی به نام «زرتشت» که هشتاد سال پیش نگاشته شده، به گوش هیچ یک از ایران شناسان و یونان شناسان جوان نخورده باشد. چرا که در این کتاب تأثیر اندیشه ایرانی زردشت بر فلسفه یونانی و بردین مسیحی به سان ژرفا گیرانه و پهنا گیرانه ای بررسی و بازتاب گردیده است. چرا که در این کتاب آمده است که «آری افلاطون پُرشگرف شالوده گذار آموزه فرورها نیست، او یک تاراجگر است. و این نه از آن روی که وی تعالیم زردشت را بازنگاری نموده، بلکه از آنجاست که او این مطلب را مکتوم و پنهان گذاشته است.»

«چه بسا که ما در بسیاری از موارد دیدهای برعلیه ایران را بهتر می شناسیم تا دیدهای برله ایران را، در صورتی که ما می بایست در هر موردی از گفته ناپلئون همواره الهام بگیریم که گفته است: «هرگز کسی نباید فراموش کند که اینها گفته های یونانیان است و آنان مردمانی لافزن و گزافگو بودند و هیچ تاریخ ایرانی تاکنون به صورتی نوشته نشده که از روی آن بتوانیم پس از استماع سخنان دوطرف به یک داوری صحیح برسیم.»

«چنان می نماید که شاگردان افلاطون که می کوشیدند تا برای باورهای خود اصلی هر چه کهن تر بیابند به طور مبهمی زردشت را پیشوای افلاطون یا افلاطون را تجسم دگر باره زردشت انگاشته اند.»

«در مورد ایران عادلانه‌تر اینست که نقل قولی را از کریستیان و ژان پالوبازگو کنیم: ایران سرزمین تبادل میان خاور و باختر است که در آن ایرانیان چه در زمینه هنر و چه در زمینه ادبیات و علوم به همان اندازه‌ای از دیگران مایه گرفتند که به ملل جهان مایه دادند.»^۱

در این جستار گفته‌های دیگر بسیار است که همه آنها را در اینجا نمی‌توان آورد. به همین چند گفت‌آورد (نقل قول) بسنده می‌کنم و به سرنویس (عنوان) نوشتار بازمی‌گردم: فرزنان دوگانه در ایران.

در تاریخ فرزنان در ایران دوروش را می‌توان از هم بازشناخت و جدا کرد و هر یک را با ویژگی‌هایی که دارد در یک رده نهاد. فرزانش پویایی (مشایی) ارستو و فرزانش فروزشی (اشراقی) افلاتون. ویژگی‌های دو فرزانش چنین است:

فرزانش پویای ارستویی در بند و چهارچوب وهانش (استدلال) خرد برآهیخته (عقل محض) است و با آزمون و آروین (تجربه) سروکاری ندارد. چراگویی (منطق) ارستویی بسته است و در خداشناسی از نگرش شمارین پیروی می‌کند.

روش فروزشی (اشراقی) افلاتونی، هم با دیدمان (تئوری - نظریه) سروکار دارد و هم با کار و آروین روانی پیونده راه. روش فروزشی افلاتونی از چراگویی آزاد پیروی می‌کند و نگرش خداشناسانه آن نیز نگرشی فروزانه است. فرزانش ارستویی پرتاب (انمکاس) اندیشه‌ها و باورهای توراتی و فرزانش افلاتونی پرتاب اندیشه‌ها و باورهای مغان و دبستان مغان ایرانی است. گفته‌های بالا را باید بازبکاویم (تحلیل) و روشن کنیم.

یکتاپرستی شمارین و یکتاپرستی فروغین

در روزگار بسیار دور که هنوز اندیشه انسان نبالیده بود و پندارش بر اندیشه اش می‌چربید پرستش نموده‌های گیتایی (طبیعی) شیوه خدایپرستی انسان بود. همه نموده‌های گیتایی خدایی داشتند که پرستیده می‌شدند. در ایران خورشید و مهر و ماه و ناهید و .. خدایان گرامی و پرستیدنی بود. در دیگر سرزمین‌ها نیز خدایپرستی چنین بود و خدایان و نماد (سمبل) آنها به چهرت در می‌آمد و پرستیده می‌شد. این دوره همان دوره ایست که دوره بتمان‌پرستی (Fetishism) زبازند است.^۲

با گذشت زمان اندیشه آدمی می‌بالد و سرانجام اندیشه از پرستش نموده‌های گیتایی و بتمان‌پرستی به یکتاپرستی می‌رسد و نخست در ایران و سپس در کرانه‌های مدیترانه شیوه شناخت و پرستش خدای یکتا آغاز می‌گردد. زرتشت اندیشه‌های یکتاپرستانه را می‌پراکند و موسی نیز سخن از خدای یگانه به میان می‌آورد، اما با دو شیوه جداگانه، شمارین و فروغین.^۳

۱- تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون. تألیف: استفان بانوسی. برای آگاهی از یونان گرایی کتاب «هلنیسم» نوشته مهندس احمد حامی را بخوانید و کتابهای گرانهای دانشمند گرانمایه میربدیع با نام: «یونان و بیگانگان» و کتاب:

ALIEN WISDOM, The Limits of Hellenization,

Arnaldo Momigliano, CAN BRIDGE UNIVERSITY PRESS.

۲- بتمان‌پرستی از بت‌پرستی جداست. در بتمان‌پرستی هر چیز که آدمی بدان دل ببندد و آن را پرستد «بت» اومی گردد. مانند پرستیدن نموده‌هایی چون آب و درخت و .. بنابراین درونمایه و معنی بتمان‌پرستی گسترده‌تر از بت‌پرستی است.

۳- برخی از پژوهشگران ارو پای می‌کوشند تا تاریخ زایش زرتشت را به پس از زمان زایش موسی برسانند که سخن آنها نادرست است. در باره تاریخ زایش زرتشت شاید درست‌ترین تاریخ‌ها تاریخی باشد که ذبیح بهروز با پژوهش‌های اخترشناسی به دست آورده، تاریخ ۳۷۵۰ سال پیش - تقویم و تاریخ - ذبیح بهروز.

شیوه‌ای که زرتشت برای یکتاپرستی در پیش می‌گیرد شیوه‌ایست فروزشی. خدای زرتشت، مزدا اهورا، خدایی نیست که ساختار انسانی داشته باشد و با نیروهای سهشی (حسی) انسان دریافته شود. مزدا اهورا خدایی است که پیکرش فروغ است و روانش راستی است. فروغ بیکران است و فروغ فروغها و فروغ زمین و آسمانها و فروغ فرازم (ازلی) است. همه جا هست و هیچ جا نیست، روان جهان است و خود جهان است و هر نمود هستی بنا به چستی (ماهیت) خود در بر دارنده پرتوی از فروغ مزداست. کهجهان (عالم اصغر) با مهجهان (عالم اکبر) همانند است و بر هر دو یک هنجار و یک سامان و یک بر بست (قانون) فرمان می‌راند.

بانک گردش‌های چرخ است اینکه خلق می‌سرایندش به طنپور و به حلق^۴ انسان که یک کهجهان است، پزیدسه (منعکس متجسد مشبه) مهجهان است و همانند آنست و گرچه بر ایند جهان است خود یک جهان است.

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی^۵ به باور سهروردی که زنده‌کننده جهان بینی دیرین ایرانی و فرزانه فروغ زرتشتی است، جهان ما پرتوی از بخشش خدایی است که از آزه‌گاه (مرکز) شیدان شید (نورالانوار) جوشیده به سوی ثواشه (فضا) بی‌پایان تهی و تاریک (غسق) می‌تابد. هر چه خردیز (ذره) های فروغ از شیدان شید دورتر شوند و با تاریکی آمیخته تر گردند تُنگ (رقیق) تر می‌گردند.

در این زمینه ملاهادی سبزواری^۶ گوید:

الفهلویونَ الوجودَ عندهم
مراتباً غنی و فقراً تختلف
حقیقه ذات تشکک تغم
کما «النور» حیثما تقوی وضعف

پهلویان را هستی نزد آنها

یک راستادی (حقیقت) سراسری است دارای پایه‌هایی

با نشان بانوایی و بی‌نوایی گوناگون

مانند «فروغ» که نیرومند و ناتوان باشد

این سرودهای زرتشت را نیز بخوانیم:

ای مزدا اهورا.

آن‌گاه تو را پاک شناختیم،
که اندیشه نیک بر من فراز آمد و از من پرسید:

به که نماز خواهی برد؟

گفتم: به فروغ تو نماز خواهم برد.

و تا تاب و توانم هست دل به راستی خواهم سپرد

گات‌ها هات ۴۳ بند ۹

او کسی است که در آغاز،

با اندیشه و با فروغش جهان را روشنایی بخشید،

و با خردش جهان را سامان داد،

و نیک اندیشان را یار و پشتیبان شد،

۴- مولوی

۵- شبستری - گلشن راز

۶- م - ۱۲۸۹ در سبزواری

ای مزدا اهورا،
با فروغت که هماره یکسان است،
دل و جان ما را روشنایی بخش
گات ها - هات ۳۳ - بند ۷

یکتاپرستی شمارین توراتی

در تورات هم خدای یگانه است، اما یگانه شمارین که با نیروهای سهشی انسان دریافته می شود. جان و زمان دارد و نیروهایی دارد همانند نیروهای انسان، ولی بسیار فراتر از آن. در تورات می خوانیم:
«و خداوند به موسی گفت: نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورا و احکامی را که نوشته ام تا انسان را تعلیم نمایم به توبدهم. و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت.
و خداوند بر کوه سینا بر قلّه کوه نازل شد و خداوند موسی را به قلّه کوه خواند و موسی بالا رفت.»
عهد عتیق، سفر خروج

دوگونه چم آوری* (منطق)

جز جستار یکتاپرستی در زمینه روش شناخت و فرزانش نیز راه تورات و راه گاتها، موسی و زرتشت و پس از آن ارستو و افلا تون از هم جداست.

دل آگاهی و دنیای زرتشت

زرتشت در راه شناخت هم به اندیشه هم به تابش دل و دریافت درونی روی می کند. در گات ها در زمینه شناخت، واژه ای که بسیار بکار برده می شود واژه «دینا» است که معنی دریافت های روانی (وجدان Conscience) را می دهد. واژه دینا همان واژه ایست که در فارسی دری «دین» شده است. و دریافت دنیایی نیز همان است که «دل آگاهی» «بینش (بصیرت)» «تابش ها و فروزش های دل» و «یابش» نامیده می شود.
این سرود زرتشت را بخوانیم:

ای مزدا
هنگامی که به تو اندیشیدم و تورا شناختم،
دریافتم که تویی سرآغاز و تویی سرانجام هستی،
و تویی پدر منش نیک.
و آن گاه که تورا با چشم دل دیدم،
دانستم که تویی آفریننده راستی،
و تویی داور کردارهای مردمان.

گات ها - هات ۳۳ - بند ۸

افلا تون در روش شناخت خود به فروزش دل (اشراق) رومی کند و اندیشه زرتشت و مغان ایرانی را پی می گیرد.

چم آوری توراتی و ارستویی

چرا گویی* توراتی فرمان است و چرا گویی ارستو جستارهای دهگانه (مقولات عشر). از دیدگاه چرا گویی

۷- گات ها برگردان نویسنده زیر چاپ است.

ارستویی همه باشندگان هستی را می توان درده جستار رده بندی کرد. باشندگان هستی در بخش بندی نخستین دو گونه اند: یک گونه که هستی آنها پایدار به خود است و آن گوهر (جوهر) است و گونه دیگر که هستی آنها دردیگری و پایدار به دیگری است که نمود (عرض) است. گوهر پنج گونه است: چهر (صورت)، ماده، تن (جسم)، خرد (عقل) و روان (نفس). و نمود نه گونه است: چند (کم)، چون (کیف)، کی (متی)، کجا (این)، داشتن (ملک)، نهاد (وضع) و نزدینی (اضافه).

آیا برآستی همه باشندگان جهان در این جستارهای دهگانه می گنجند؟ از دیدگاه چراگویی فروعی، هرگز. از دیدگاه این چراگویی هستی و جهان بسیار پیچیده و گسترده است و برای دریافت و شناخت گستره جهان و هستی هرگز نمی توان به کالبدهای از پیش ساخته اندیشه ای پایند بود^۸. راه شناخت هستی و جهان هم اندیشه است و هم دینا، «بینش - یابش - دل آگاهی» و هر پوینده راه می تواند با دنیای خود به راهی برود و چیزی را دریابد. و هر کسی را توانایی رفتن راه هست. و اندیشه و دنیای هر کسی می تواند او را به شناخت و دریافت درست برساند. اگر پای در راه بنهد و بکوشد و نهراسد که خود راه بهترین راهنمای او خواهد بود.

تو پای به راه می نه و هیچ مترس خود راه بگویدت که چون باید رفت^۹ همانگونه که گفته شد یونانیان و بناچار ارستو و افلا تون با فرهنگ خاور پیوند همیشگی داشته اند و از این فرهنگ بهره می گرفته اند. از بررسی اندیشه های ارستو و افلا تون و سنحش آنها با باورها و اندیشه های خاوری به خوبی آشکار می شود که ارستو به تورات گرانیده و باورهای توراتی دارد و افلا تون به فرهنگ مغانه ایران رو کرده و اندیشه و باورهای دبستان مغان ایرانی را پذیرفته است.

بازگشت اندیشه ها به ایران

همانگونه که چستی باورها و اندیشه هاست که در یک جا نمی درنگد و می رود و می پوید و از اینجا به آنجا می شود، اندیشه ها و باورهای فرزندگان یونانی در جای خود نمی ماند و به برخاستگاه خود و به خاور زمین و به ایران روی می کند (چگونگی این رویداد خود جستار جداگانه ایست) فرمانروایان عباسی اندیشه ها و باورهای فرزندگان یونانی را می گیرند و می پراکنند و از آن برای استوار کردن پایه های فرمانروایی خود بهره می گیرند. و ایرانیان نیز که برای رهایی خود از زیر چیرگی فرمانروایی عباسی می کوشیدند، در کنار جنبش ها و شورش ها به رزم افزار آرمان رو می کنند و در برابر آرمان عباسیان می ایستند. این رویداد از چه بود؟ از آن بود که زمان گفتگوها و چالش (جدل) و برخوردهای آرمانی (ایدئولوژیک) را پدید آورده بود و در ایران میان فرمانروایی عباسی و کارگزاران آن با اندیشه و ران آزاده ایرانی جنگ و ستیزی آشکارا و نهانی و، آسمان درازا و زمین پهنا و به استواری کوه و ژرفی دریا و اوج ستمکاری عباسیان و کارگزاران آنها از یکسو و دلیری و بی پروایی و استواری و پایداری ایرانیان از سوی دیگر درگیر بود.

«و لشکر ترک را بر دیلمان و زنداقه و بواطنه گماشتم تا تخم ایشان را از بیخ برکنند. بعضی از ایشان به شمشیر کشته شدند، بعضی گرفتار بند و زندان گشتند، بعضی در جهان پراکنده شدند.»^{۱۰}
«... در همین روزگار عین القضاة میانجی را به دار کشیدند و جسدش را با نفت سوزانیدند (۵۲۵) و شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی را که از نوادر ایام بود در حلب به قتل رسانیدند (۵۸۷) و کتابخانه رکن الدین عبدالسلام را که مشتمل بود بر کتب حکمت و علوم اوائل به امر الناصر الدین الله احمد بن المستضیی

۸- پیشگفتار دکتر جعفر سجادی بر برگردان حکمت الاشراف.

۹- عطار

۱۰- خواجه نظام الملک

(۶۲۲-۵۷۵) به آتش سوختند و خود او را به سبب مطالعه و جمع کتب فلسفه به زندان افکندند و هم به فرمان این خلیفه و به روایت شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (۶۳۲-۵۳۹) عده از کتب فلسفه و نسخ شفای بوعلی را در شوارع بغداد به آب شستند و به آتش سوختند.^{۱۱}

«بدین خلیفه خرف شده بیاید نوشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام، در همه جهان قرمطمی می‌جویم و آنچه یافته‌اید و درست گردد بردار می‌کشند»^{۱۲}.

و آرمان عباسیان و ایرانیان در این نبرد پیگیر و گسترده چه بود؟ از میان همه آرمان‌ها شاید فراتر از همه فرزانش پویایی ارستو و فرزانش فروزشی افلاتون. فرمانروایی عباسی اندیشه‌ها و باورهای ارستویی و فرزانش پویایی اورا رزم‌افزار چیرگی آرمانی و اندیشه‌ای و باورمانی خود نهاده بود و ایرانیان در نبرد با این آرمان چیره‌گر به فرزانش افلاتونی رو کرده بودند، چه افلاتون از خود آنها بود و شاگرد آنها بود و بُشت (اصل) و ساختار فرزانش فروزشی افلاتون با بُشت اندیشه‌ها و باورهای آنها می‌خواند و می‌ساخت.

پایه‌های فرزانش فروغ

اینک بایسته است که پایه‌های فرزانش فروغ را دریابیم و از چون و چندی آن آگاه شویم. پایه‌های فرزانش فروغ چنین است:

۱- جاودانگی جهان؛ از دیدگاه فرزانش فروغ جهان بخشش‌خدایی و پرتو جاودانه اوست. خدا و پرتو آن و جهان جاودانه اند و آنها را نه آغازی هست و نه انجامی.

۲- انسان و خدا؛ از دیدگاه فرزانش فروغ در هر انسانی پاره‌ای از فروغ و پاره‌ای از اهریمن هست. خرد آدمی به وی دستور می‌دهد که پاره‌خدایی را نیرومند و پاره‌اهریمنی را ناتوان کند تا خداگونه و به خدا پیوندد. و انسان را این توانایی هست.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت هر پیرو را، خدایی می‌باید. از کسانی که به پایگاه والای فرمندی (حجت) رسیده‌اند و زمین هیچ‌گاه از فرمند (حجت) تهی نیست راه بجوید. و به دریافت بخشش‌خدایی برسند.^{۱۴}

قره‌ایزدی؛ از دیدگاه فرهنگ زرتشتی فرنیروی است ایزدی که به دارنده آن بیگناهی (عصمت از دروغ) و پاکی (طهارت) می‌بخشد و اگر کسی گناهی از او سرزند فراز او می‌گسلد. چنانکه از جمشید برای دروغی که

۱۱- فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری.

۱۲- تاریخ بیهقی، ویراسته دکتر محمد دبیرسیاقی.

۱۳- قرمطیان از اندیشه‌وران و ایرانی بودند که با داشتن بن‌باورهای ایرانی با فرمانروایی عباسی و کارگزاران آن در ایران می‌جنگیدند. بازمانده این گروه پس از کشتارهای گسترده‌ای که از آنان شد به کرانه‌های دریای فارس و عربستان و از آنجا به دمشق و از آنجا به مصر رفتند و سرانجام با گرویدن به باورمان اسماعیلی که آن نیزمایه ایرانی داشت فرمانروایی مصر را بدست گرفتند. در رویداد بردار زدن حسنگ وزیر که در تاریخ بیهقی آمده است می‌خوانیم که گناه حسنگ قرمطمی بودن است و نشانه آن دریافت «خلعت» از مصر.

۱۴- نویسنده برای واژه «حجت» واژه «فرمند» را به کار می‌برد، کسی که دارای فرآیزدی است. واژه «حجت، حجة» به تازی به معنای وهانتش (استدلال) است و «حجت زمان» به معنی «استدلال زمان» معنی درستی ندارد. شاید واژه «حجت، حجة» تازی شده‌ی واژه «خواجه، خج» فارسی به معنای بزرگ باشد که «حجت زمان» می‌شود «بزرگ زمان» که اگر چنین باشد با معنی «سروش زمان» که در فرهنگ زرتشتی می‌آید و به معنای فرمند زمان است یکی است.

گفته بود فرگست.

«دومین بار فرگست، آن فراز جمشید، و فرجم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن (شاهین) بیرون شتافت^{۱۵}».

منی کرد آن شاه یزدان شناس
ز یزدان به پیچید و شد ناسپاس
چو این گفته شد فریزدان از وی
گسست و جهان شد پُر از گفتگوی
و جهان هیچ گاه از فرمند (حجت) تهی نمی ماند و خداوند با دادگری که دارد در هر زمان فرزا به کسی که به پایگاه راستی (عصمت از دروغ) و پاکی (طهارت) رسیده است فرومی فرستد.
در این باره سهروردی می گوید:

«وَلَا تَقْلُنَّ أَنَّ الْحِكْمَةَ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ الْقَرِيبَةِ كَانَتْ لِغَيْرِ. بَلِ الْعَالَمُ مَا خَلَقَ قَطَّ عَنِ الْحِكْمَةِ وَعَنْ شَخْصٍ قَائِمٍ بِهَا عِنْدَهُ الْحُجْجِ وَالْبَيِّنَاتِ وَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَهَكَذَا يَكُونُ مَادَامَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.»
(و گمان مبرید که فرزنان تنها در این روزگار نزدیک بوده است و نه دیگر. زیرا جهان هیچ گاه از فرزنان و از کسی که نمودار و بایسته آن و نشانی و فرّ خدا نزد او باشد تهی نیست. و او جانشین خدا در زمین بود، و تا زمین و آسمان باشد این چنین خواهد بود^{۱۶}.)

آزادکامی و ناآزادکامی (جبر و اختیار)؛ از جستارهای همیشگی و دشوار و پیچیده در فرزنان فراهشت (مسئله) آزادکامی و ناآزادکامی است. به گفته مولوی:

همچنان بحث است تا حشر بشر
در میان جبری و اهل قدر
فرزان فروغ در این جستار به آزادکامی انسان پابند است و این پابندی از آنجاست که فرزنان فروغ آدمی را از بخشش بزرگ خرد و اندیشه برخوردار می داند و انسان آزاد کام است که با پیروی از خرد به رستگاری برسد.
در گات ها می خوانیم:

«ای مزدا،

هنگامی که در آغاز،

با اندیشه خود،

برای ماتن و یابش (دینا - وجدان) و خرد آفریدی،

و به تن ما جان دمیدی،

و به ما نیروی کار کردن و سخن گفتن بخشیدی،

به ما آن توانایی دادی،

که گیتی را که دلخواه ماست برگزینیم^{۱۷}».

بازتاب این اندیشه زرتشت را می توان در گفته اندیشه وران ایرانی دید:

گر نبودی اختیار این شرم چیست؟	وین دریغ و خجالت و آرم چیست؟
در جهان این مدح و شاباش و زهی	زاختیار است و حفاظ و آگهی
اختیاری هست مارا در جهان	حس را منکرنتانی شد عیان
سنگ را هرگز نسگوید کس بیا	وز کلسوخی کس کجا جوید وفا

۱۵- یشت ها - برگردان روانشاد پورداود.

۱۶- حکمة الاشراف - دیمه (صفحة) ۱۱.

۱۷- گات ها - هات ۳۱ بند ۱۱.

آدمی را کس کجا گوید سپر
 یا بسیا ای کور در من درنگر
 کس نگوید سنگ را: دیر آدمی
 یا که چو با! تو چرا بر من زدی؟

داد و بیداد؛ از جستار آزاد کامی و ناآزاد کامی بناچار جستار داد و بیداد خدا به میان می آید. که البته فرزندان فروغ به دادگری خدا پایند است و بیداد را شایسته خدا نمی داند. داد در جهان بینی فروغ معنای زیبایی و رسایی را نیز دارد که نمودهای هستی همگی زیبا و رساست و نازیبایی و نارسایی از ماست:

«لیس فی الامکان ابداع ماکان»^{۱۸}

«هیچ بهتر از آنچه هست نتواند بود.»

هر چه هست از قیامت ناسازاندام ماست
 ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست^{۱۹}

در همین زمینه مولوی گوید:

آن چنان گوید حکیم غزنوی
 در «الهی نامه» خوش گریش نوی
 کم فضولی کن تو در حکم قدر
 در خور آمد شخص خراب گوش خر
 شد مناسب اعضوها و ابدانها
 شد مناسب وصفها با جانها

از باور داشتن به دادگری خدا هوده (نتیجه) مهر (لطف) بدست می آید: چون خدا دادگراست و زمین را از فرمانده (حجت) تهی نمی دارد پس به مردمان مهر (لطف) دارد و مهر خدا نیز همان نمودش فره ایزدی در کسی که برگزیده است و مهر خدا را بکار می بندد.

چیستی فراچهرانی (ماهیت متفاوتی) خدا از دیدگاه فرزندان فروغ خدا پیکر مادی ندارد و چیستی خدا چیستی فراچهرانی و برینی است.

نیکی و بدی؛ در فرزندان فروغ نیکی و بدی به خرد آدمی وابسته می گردد نه خواست خدا. خدا که آدمی را از بالاترین بخششها که بخشش خرد است برخوردار کرده است نیکی و بدی را بدست خود او سپرده است و این آدمی است که باید با پیروی از خرد راه نیکی را برگزیند و از بدی روی برباید.

کیفر و پاداش روانی و فراچهرانی

در فرزندان فروغ کیفر و پاداش تنی نیست و روانی و فراچهرانی است.

این بود پیشگفتاری بر جستار فرزانش دوگانه در ایران که همان گونه که دیدیم و درباره آن بیشتر خواهیم نوشت، ایرانیان در آوردگاه اندیشه و آرمان و با آماج ستیز با چیرگی عباسیان و رهایی سرزمین خود از این چیرگی به سوی فرزندان فروغ و فرزندان افلا تونی که ساخته و پرداخته خود آنها بود روی کردند، و هم در زمینه فرزندان و هم در زمینه سرایش سخن پایه اندیشه و سخن را به آسمان و به خورشید و به آفتاب رساندند که:

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
 چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم^{۲۰}

۱۸- غزالی

۱۹- حافظ؛ حافظ گرچه درباره دیدگاه غزالی و در پسندش (تصویب) آن چنان می گوید. اما در جای دیگر زندانه و به

گوازه (طنز) گوید: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
 آفرین بر نظر پاک خطا پوش باد

۲۰- مولوی

* یادآوری: همه جا واژه «چرا گویی» به معنی منطق را «چم آوری» بخوانید.

در اینجا بایسته است، درباره برداشت نادرستی که برخی از نویسندگان و پژوهشگران از دیدگاه ویدایان (عارفان) ایران درباره خرد و فرزنان دارند سخنی بگوییم. این گروه نویسندگان را این باور هست که اگر بسیاری از ویدایان ایران خرد و فرزنان و فرزانش را نکوهیده اند و بجای آن دل و مهر را ستوده اند پادیار (ضد - مخالف) خرد و فرزنان و فرزانش بوده اند که در برابر این گفته ها باید گفت که این برداشت ها نادرست است. ویدایان ایرانی که خود فرزنانگان بزرگی هم بوده اند اگر پادیار خرد و فرزنان و فرزانش بوده اند پادیاری آنها با فرزنان ارستویی بارشده از سوی فرمانروایی عباسیان بوده است. وگرنه ویدایان ایرانی به خرد و فرزنان فروغین ارج بسیار می نهاده اند و در راه گسترش و ژرفش آن می کوشیده اند. هرگز نمی توان پذیرفت که بزرگ مردی چون مولانا که در مه دریا (اوقیانوس) بزرگ مثنوی پرواز اندیشه و خرد را به اوج رسانده است با گفتن سرود:

آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را
خرد و فرزنان و کار بر پایه خرد را می نکوهیده است و یا عطار که می گوید:
کاف کفر اینجا به حق معرفت دوستم دارم ز فای فلسفت

پادیار فرزنان بوده است.

آیا در پهنه سرود و شش (احساس) از سخنان سخنوران ویدایی گرای ایران سرایشی گرم تر و ژرف تر و زیباتر می توان یافت. برای نمونه یک سرود از پاکباز آسمانسرای شیراز می آورم که در آن اندیشه و خرد و فرزنان و زیبایی و سخنوری در مایه فرزنان فروغ به اوج رسیده است:

درازل پرتو محسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه کرد رُخت دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز	دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد
دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند	دل غم دیده ما بود که هم برغم زد
جان علوی هوس چاه زنخندان توداشت	دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
حافظ آنروز طر بنامه عشق تونوشت	که قلم بر سر اسباب دل خرم زد.

هنگامی که مبلغان مسیحی به آفریقا پا گذاشتند، ما آفریقاییها صاحب زمین بودیم و آنان فقط انجیل را داشتند. آنان به ما یاد دادند که با چشمهای بسته دعا کنیم. وقتی که چشمان خود را باز کردیم، زمین مال آنان شده بود و ما فقط انجیل را داشتیم.

جومو کنیانا